



<http://www.arianafghanistan.com>



مسئولیت متن نوشته بدوش خود نویسنده میباشد



۲۰۱۷/۱۰/۱۷

پوهاند عبدالحی حبیبی

یکی از قدیمی ترین نسخ زبان پارسی دوره ساسانی

قسمت سوم و آخر

مطبوع

واجمعوا ان الانبياء افضل البشر و ليس من البشر من يوازي الانبياء في الفضل، لاصديق و لا ولي و لا شهيد و لا غيرهم و ان جل قدره و عظم شرفه و خطره. و اين فصل از بهر آن ياد کرد که گروهی از ملحدان که الحاد خویش ظاهر نتوانستند کرد خویشتن را باین طایفه منسوب کردند، و آنگاه در دین خدای تعالی چیزها گفتند که بآن خرابی دین خواستند و گروهی از جهال که دعوی محبت این طایفه کردند بایشان ظن نیکو بردند و ایشانرا متابعت کردند. یکی از ان سخنان اینست که گفتند مقام ولایت برتر از مقام نبوت است و نبی را علم وحی باشد و ولی را علم سر و ولی بسر چیزها داند که نبی را از ان خبر نباشد و آنرا علم لدنی نام کردند و اشتقاق این لقب از قصه موسی و خضر علیهما السلام گرفتند از آنجا که خدای تعالی گفت فوجدا عبداً من عبادنا آتیناه رحمه من عندنا و علمناه من لدنا علماً و گفتند خضر ولی بود و موسی نبی و رسومی اعلم وحی بود تا او را بوحی ظاهر خبر نکردند ندانستندی. باز خضر را علم لدنی بود و غیب بدانستی بی وحی، تا موسی را علیه السلام بشاگردی او حاجت آمد، از بهر آنکه او عالمتر بود. والقصة بطولها، فاما آنها که پیران این مذهب اند و بر دین ایشان اعتماد است ازین بیزارند و آن کس را که این گوید به تضلیل و تکفیر او گواهی دادند و روا ندارند که هیچکس غیب داند مگر باطلاع خدای تعالی چنانکه گفت : عالم الغیب فلا يظهر علی غیبه احدا و برغیب مطلع نگرداند مگر انبیا را چنانکه گفت الامن ارتضى من رسول و روا ندارند که هیچکس را مقام برتر از انبیا باشد یا برابر، الا فروتر از انبیا، خواهی آنکس صدیق گیر و خواهی ولی گیر، از بهر آنکه انبیا سفیر اند میان خدای تعالی و خلق و سفیر همیشه بملك نزدیکتر باشد و هر که بملوك نزدیکتر باشد. اسرار ملوك بهتر داند و چگونه روا باشد که کسیکه او نبی باشد برابر نبی باشد، یا ازو در گذرد، که آنکس که نبی نیست باین نبی ایمانش باید آوردن و اگر نیارد کافر گردد و ایمان او بخدای تعالی تباه گردد و اگر این پیغمبر آن

کس را نشناسد پیغمبر را زیان ندارد و نیز پیغمبران علیهم السلام از بهر راست گردانیدن خلق اند چون تا پیغمبر از پیغمبر برتر باشد و سری داند که پیغمبر نداند. پیغمبر بچه کار آید و این کس که سر بهتر داند راست تر باشد. باید که او پیغمبر را راست کند و این سخن تعطیل نبوت باشد و رفع شرایع، و هر که اعتقاد کند کافر گردد، و گروهی از این طایفه حکایت کرده اند که ایشان گویند حدثنی قلبی عن ربی و گفتند که ایشان پیغمبران از میانه برداشته اند باین سخن، لکن ندانم که این سخن از ایشان بنقل درست هست یا نه و باشد که بر ایشان دروغ گفته باشند. و اگر نقل درست گردد، باشد که همان ملحدان گفته باشند این را تاویل است و آن فراست است که بجیزی فراست برند و براستی سرایشان باخدای تعالی فراست ایشان راست آرد و این تنزیه باشد از حق تعالی در حق اولیای خود، که ایشان را از دروغ و خطا نگاهدارد و بر سر ایشان چیزی نگذارند که جز آن باشد. و چون گوید حدثنی قلبی عن ربی مراد او آن باشد که این خاطر در سر من حق افگند و تاویل حدثنی القای خاطر باشد که آنچه حق افگند در سر خاطر بود و آنچه فرشته افگند الهام بود و آنچه دیو افگند وسواس و آنچه نفس افگند ها جس. و در هاجس و وسواس خطا افتد و در خواطر و الهام خطا نیفتد پس چون بجیزی گمان برد و آن چیز خیر باشد نه شر، گمان او درست آید. داند که این خاطر حق بود. گوید حدثنی قلبی عن ربی یا این را تاویلی دیگر باشد و آن آنست که چون بر سر کسی چیزی چون غلبه گیرد از خواطر حقی چنانکه محبت یا خوف یا رجا و آنچه باین ماند هم بآن مقدار که سر او مغلوب گردد و را مشاهده افتد از بهران که مشاهده جز غلبات سر نباشد و این متعارف است میان خلق، که هر کسی که از می مست گردد آن خویش که در هشیاری پنهان داشت پیدا کند، از بهر آنکه منکر مغلوب گردد و از مقام تمیز بیرون آید و آنچه گوید بتمیز خویش نگوید، بغلبات سکر گوید و هم این وصف عشاق و مجانین را باشد تا عاشقی را بینی که بادوست عتاب میکند و دوست غایب و خود را از دوست جواب میدهد و دوست را خبر نه. گاه جنگ و گاه آشتی گاه بخندد و گاه بگرید و آن بحقیقت جنگ و آشتی نیست چه غلبات سرست و هم این وصف باشد در حق مجانین روا باشد و چون غلبات عشق و می و جنون باشد غلبات حق اولی تر. فان الحق اغلب و سلطانه قوی چون این کسی مغلوب گردد در غلبات از آنجا که سر او را مشاهده افتاده است سخن گوید و گوید حدثنی قلبی عن ربی و همه محبی خود همین گوید که دوست من چنین میگوید و چنین میکند و این ظاهر است نزدک آنکه او را عقل است و شاید که این را تاویلی دیگر باشد و آن آنست که طریق اجتهاد و قیاس است و این طریقی است مهد میان اهل اصول و فروع که ایشان بقیاس مقرراند تا اهل فروغ در فروغ قیاس کنند انرا که درو اثر نیست بر آنکه درو اثر است.

نمونه دیگر از آخر کتاب :-

خطی

و حیث ما كنت یا مدهمی

فانت منی بموضع النظر

گفت هر کجا باشیم یا غایت همتها من، مرا بجای دیداری، اما معنی مدهمی ان است که مرا از توازان سوتر همت نیست. یعنی هرج یابم بجای مانم، تا ترا یابم و اگر ترا یابم جز تو هیچ چیز نه خواهم، و این موافق قول خدای را عزوجل ان الی ربك المنتهی. اکنون ببیت باز کردیم، همی کوید جن غایت هست توئی هر کجا من باشم اندر سر

من چنان مثال کشته ئی که بهر چیزی که همی اندر نکرم، ترا بینم، و ازین معنی است که بزرگان گفته اند محب را قرب و بعد نباشد، هر کجا باشد دوست باوی باشد و انج اندرین باب ذکر کردیم اندرین حرف است که جن انس با دوست بکمال رسد همه باوی کوید و هم از وی شنود و همه ورا بیند، و ازین معنی بود که جن مجنون را از لیلی برسیدند قال انا لیلی و لیلی اناه.

مطبوع

و حیث ما کنت یامدی همی فانت منی به موضع النظر هر جا که باشم ای غایت همت های من تو مرا به جای دیداری، و معنی مدی همی آنست که مرا از تو از آن سو تر همت نیست، یعنی هر چه یابم به جای بگذارم اگر ترا یابم جز تو هیچ چیز نخواهم و این موافق است قول خدا را که گوید و ان الی ربك المنتهی. اکنون به بیت باز گردیم می گوید چون غایت همت های من توئی، هر جا که من باشم در سر چنان مثال گشته که بهر چیزی که می نگرم ترا می بینم و از این معنی ست که بزرگان گفته اند. محب را قرب و بعد نباشد که هر جا که باشد دوست با وی باشد و آنچه درین باب یاد کردیم جمله درین حرف است که چون انس با دوست به کمال رسد همه با او گوید و همه از او شنود و همه او را بیند و از این معنی بود که مجنون را از لیلی پرسیدند قال انا لیلی و لیلی انا.

ب این طور اصل عبارات کتاب قدیمتر است و سبک آن به انشای عهد سامانی و اوایل نثر پارسی می ماند، که تمام ممیزات سبک آن عصر را حفظ کرده. جمل کوتاه ذیل را طور نمونه از موارد مختلف کتاب نوشتیم، "استاخی کردن مقامی که جای تو نیست، بی حرمتی باشد. . . . اجماع است بر این طایفه را بر اثبات کرامات اولیا و ان کانت تدخل فی باب المعجزات هر چند داخل شود اندر باب معجزات و اندر کرامات اولیا امت را اختلاف است. . .".

دریغا که طابع با شخص دیگری قبل از او در انشای قدیم شرح تعرف تصرف روا داشته و گویا اصل کتاب را با همان متانت و ثقت قدیم خود از بین برده است و هم ازین روست که کشف نسخه قدیم خطی پشاور در خور اهمیت است. چون نماینده قیافت و چهره قدیم کتاب ماست، بنا بر آن قیمت آن نسخه خطی از نظر دانشمندان پوشیده نخواهد بود^(۱).

پایان قسمت سوم

و ختم

۱- مجله دانش، سال ۱۳۳۱ ش، شماره ۳، ص ۱۳۳ - ۱۴۱.